

انقلابِ پُست - اسلامی

شنبه ۷ اسفند ۱۳۸۹ - ۲۶ فوریه ۲۰۱۱

اولیویه رِوا، استاد و رئیس برنامه‌ی مدیترانه‌ای در انستیتو دانشگاهی اروپایی فلورانس (ایتالیا)

برگردان: سیامند

افکار عمومی اروپایی به خیزش توده‌ای در افریقای شمالی و مصر از دریچه‌ی ای کهنه و قدیمی که سی سال از عمرش می‌گذرد، نگاه می‌کند: انقلاب اسلامی ایران.

این افکار عمومی منتظر جنبش‌های اسلامی است، به ویژه اخوان‌المسلمین و معادل‌های محلی آنها، حال چه در راس جنبش باشند، چه در کمین به دست گرفتنِ عنانِ قدرت. اما دور از نظر ماندن و پراگماتیسم اخوان‌المسلمین مایه‌ی تعجب و نگرانی شده: پس اسلامیت‌ها کجا بند؟

اما اگر نگاهی به آنهایی که مبشران اولیه‌ی خیزش بودند، بیندازیم، کاملاً آشکار است که موضوع بر سر نسلی نوین و پُست-اسلامی است. خیزش‌های عظیم و انقلابی سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، برای آنها تاریخ گذشته و قدیمی‌اند، موضوعاتی است مربوط به پدران‌شان. این نسل جدید تمایلی به ایدئولوژی ندارد: شعارهای آنها همه پراگماتیک و کنکرت و مشخصند («برو گم شو»، «ارجال»); آنها، آنچنان که گذشتگان‌شان در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۸۰ در الجزایر کردند، اسلام را در صدر مطالبات خود نمی‌گذارند. آنها پیش از هر چیزی اکراه و عدم پذیرش خود از دیکتاتورهای فاسد را به نمایش می‌گذارند و مطالبه‌ی دموکراسی دارند. این بالطبع به معنای این نبوده و نیست که تظاهرکنندگان لائیک‌اند، اما تنها به این معناست که آنها در اسلام، ایدئولوژی سیاسی‌ای که قرار است نظام بهتری برایشان به ارمغان آورد، نمی‌بینند: آنها در فضای سیاسی کاملاً سکولاری هستند. و این امر در رابطه با دیگر ایدئولوژی‌ها نیز برایشان صادق است: آنها ناسیونالیستند (به پرچم‌های در اهتزازشان نگاه کنید) اما ناسیونالیسم را در راس امور قرار نمی‌دهند. از همه جالب‌تر مسکوت گذاشتن کامل تئوری توطئه است: امریکا و اسرائیل (یا فرانسه در تونس، که تازه تا لحظه‌ی آخر از بن علی حمایت کرد) عامل همه‌ی بدبختی‌ها و فلاکت جامعه‌ی عربی معرفی نمی‌شوند. حتی شعار پان عربیسم هم از میان برداشته شده، در حالی که تاثیر نمونه برداری‌ها در خیابان‌های مصر و یمن، پس از تحولات تونس نشانگر این است که واقعیتی سیاسی در جهان عرب جاری و موجود است.

این نسل بیشتر پلورالیست است، یقیناً چون که اندیویدوالیست‌تر هم هست. مطالعات جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که این نسل به نسبت نسل پیشین از سطح بالاتری از تحصیلات برخوردار است. بیشتر در

خانواده‌های تک هسته‌ای با بچه‌های کمتر زندگی می‌کند، اما در عین حال بیکار است و یا با تنزل طبقاتی اجتماعی مواجه است. این نسل از اطلاعات بیشتری برخوردار است، و عموماً به ابزار ارتباطات جمعی مدرن که او را بی آن که نیازمند دخالت احزاب سیاسی (که به هر حال وجودشان ممنوع است) کند، قادر به اتصال به شبکه‌های فرد به فرد می‌کند. جوان‌ها می‌دانند که رژیم‌های اسلامی همه تبدیل به دیکتاتوری شده‌اند؛ آنها نه شیفته‌ی ایران‌اند و نه عربستان سعودی. آنهایی که در مصر تظاهرات می‌کنند، دقیقاً همان‌هایی‌اند که در ایران علیه احمدی‌نژاد تظاهرات می‌کنند (حالا به دلیل پروپاگاندا سیاسی، رژیم تهران وانمود می‌کند که از جنبش سیاسی مصر حمایت می‌کند، اما کار آنها تنها تسویه حسابی است با مبارک). این نسل شاید که باور به عقاید دینی داشته باشد، اما آن را از مطالبات سیاسی‌اش کاملاً جدا می‌کند؛ از این نظر جنبش «سکولار» است، چرا که دین و سیاست را از یکدیگر منفک می‌کند. انجام مراسم دینی امری است کاملاً فردی و شخصی.

پیش از هر چیزی برای شان و منزلت انسانی، برای مطالبه‌ی «توجه و احترام» است که تظاهرات و اعتراض صورت می‌گیرد؛ این شعار ریشه در الجزایر سالهای پایانی دهه‌ی 1990 دارد. ارزش‌های مورد مطالبه، عمومی‌اند و جهانی. اما دمکراسی امروزه مورد مطالبه، محصولی وارداتی نیست؛ این است تفاوت اصلی با دمکراسی تبلیغی هیئت حاکمه‌ی بوش در سال 2003، که به هیچ عنوان قابل پذیرش نبود، چرا که هم مشروعیت سیاسی نداشت و هم این‌که با دخالت نظامی همراه بود. پارادوکس قضیه اینجا بود که امروزه تضعیف ایالات متحده در خاورمیانه و پراگماتیسم هیئت حاکمه‌ی اوباما زمینه‌ی بیان مطالبه‌ی بومی برای دمکراسی با مشروعیتی تام و تمام را مهیا می‌کند.

این به معنای این است که یک شورش به انقلاب نخواهد انجامید. جنبش رهبر ندارد، خبری از احزاب سیاسی نیست و تشکیلاتی هم در میان نیست، چیزهایی که با طبیعت آن کاملاً هماهنگند، اما برای نهادینه کردن دمکراسی هم معضل و مشکل تولید خواهد کرد. احتمال این‌که از میان رفتن یک دیکتاتور، آنطوری که واشنگتن برای عراق می‌خواست، به استقرار یک دمکراسی لیبرال بیانجامد کم است. در هر کشور عربی، درست مثل هر جای دیگری، عرصه‌ی سیاست بسیار پیچیده است، که توسط دیکتاتور از نظرها پنهان شده است. در نتیجه در عمل، به جز اسلامیت‌ها، و در بسیاری مواقع سندیکاها (حتی تضعیف شده)، هیچ چیز دیگری موجود نیست.

اسلامیت‌ها از میان نرفته‌اند، اما تغییر کرده‌اند ما آنهایی را اسلامیت می‌نامیم که در اسلام ایدئولوژی‌ای سیاسی برای حل همه‌ی معضلات اجتماع می‌یابند. از همه رادیکال‌ترهاشان برای جهاد بین‌المللی عرصه را ترک گفته و دیگر در محل نیستند؛ آنها با القاعده‌ی مغرب اسلامی (AQMI) در صحرا، پاکستان و یا در

حومه‌ای لندن‌اند. پایه‌ای اجتماعی و یا سیاسی ندارند. جهاد جهانی با جنبش‌های اجتماعی و مبارزات ملی بطور کامل قطع رابطه کرده است. البته پروپاگاندا القاعده می‌کوشد خود را همچون طلایه‌دار همه‌ای جوامع مسلمان علیه ستم غرب نشان دهد، اما [این تبلیغات دیگر] موثر و کارآ نیست. القاعده جوانان جهادی کنده شده از سرزمین خود را عضوگیری می‌کند، آنهایی که فاقد پایگاه اجتماعی‌اند، که همه‌ای علایق و روابط خود را با اطرافیان و خانواده‌شان بریده‌اند. القاعده در منطق «تبلیغات بر مبنای اتفاقات» آش مانده و هرگز دغدغه‌ای پردازش ساختاری سیاسی در متن جامعه‌ای مسلمان را نداشته است. از آنجا که تحرکات القاعده عموماً و به ویژه در غرب صورت می‌گیرد و یا اهداف مشخصی را که به عنوان غربی شناخته می‌شوند در نظر می‌گیرد، تاثیرش در جامعه‌ای واقعی عملاً معادل صفر است.

یک توهم دیگر دیدگاهی، متصل کردن اسلام‌گرایی گسترده‌ای که در سی سال اخیر جوامع عربی با آن دمخور بوده‌اند با رادیکالیسم سیاسی است. اگر جوامع عربی آشکارا به نسبت سی یا چهل سال قبل اسلامی‌ترند، چگونه می‌توان فقدان شعارهای اسلامی در تظاهرات و اعتراضات اخیر را توضیح داد؟ این پارادوکس اسلامی شدن است: چیزی که وسیعاً موجب غیرسیاسی شدن اسلام شده. از نو اسلامی شدن اجتماعی و فرهنگی (حجاب بر سر گذاشتن، [افزایش] شمار مساجد، چندبرابر شدن شمار نمازگزاران، کانال‌های تلویزیونی مذهبی) توسط مبارزین اسلامیت صورت نگرفته است، این امر موجب گشودن «بازار دین» بر افراد دیگری نیز شده، طوری که دیگر هیچ کس صاحب انحصاری آن نباشد؛ این همان چیزی است که با جستجوی مذهبی امروز جوانان نیز هماهنگ است، جستجویی که فردی و همینطور متحول و رو به تغییر است. کوتاه سخن این‌که اسلامیت‌ها انحصارگفتار مذهبی در متن اجتماع را از دست داده‌اند، چیزی که در دهه‌ای 1980 منحصر به آنها بود.

از سویی دیکتاتورها عموماً (البته نه در تونس) اسلامی محافظه‌کار، مشهود ولی بسیار اندک سیاسی؛ اسلامی که وسواسی بیمارگونه برای کنترل اخلاقیات و روحیات مردم دارد را بال و پر می‌دهند. حجاب زنان امری پیش‌پا افتاده است. این محافظه‌کاری حکومتی هماهنگ و متجانس با جنبش موسوم به «سلفی»‌هاست که همت خود را عمدتاً بر از نو اسلامی کردن افراد می‌گذارد و نه جنبش‌های اجتماعی. خلاصه، از نو اسلامی کردن موجب پارادوکسی در همه‌ای ابعاد خود شده، یعنی از نو اسلامی کردن، ابتذال و غیر سیاسی شدن شاخص مذهبی را با خود داشته: آن‌گاه که همه چیز مذهبی است، دیگر چیزی مذهبی نمی‌ماند. چیزی که از نگاهی غربی، همچون موج بزرگ سبز از نو اسلامی کردن به نظر می‌آید، در واقع چیزی جز ابتذال و پیش‌پا افتادگی نبود: همه چیز اسلامی شد، از فست فود بگیر تا مُد زنانه. اما اشکال پارسایی و پرهیزگاری هم فردی شده‌اند: ایمان و

اعتقاد را خودم و به صورت فردی می‌سازم، به دنبال واعظی می‌گردم که از ساختن خود سخن بگوید، [یکی] مثل عمرو خالد مصری، و دیگر دغدغه‌ای و توجهی به اتوپی دولت اسلامی ندارم. «سلفی»ها که هم غم‌شان دفاع از علامات و نشانه‌ها و ارزش‌های مذهبی است و هیچ برنامه‌ی سیاسی‌ای ندارند؛ آنها در اعتراضات و تظاهرات که زنانی با برقع در آنها دیده نمی‌شود، غایبند (در حالی که شمار زنان در میان تظاهر کنندگان بسیار بالاست، حتی در مصر). بعد هم دیگر گرایش‌های مذهبی که گمان می‌بریم به پشت صحنه رانده شده‌اند، مثل صوفیسم، از نو با اقبال روبرو و شکوفا شده‌اند. این تنوع [گرایش‌ها] مذهبی هم خارج از چارچوب اسلام است، نمونه‌ی آن را در الجزایر و یا در ایران می‌بینیم، با یک موج گسترده‌ی تغییر مذهب به مسیحیت.

خطای دیگر در نظر گرفتن دیکتاتورها به عنوان مدافعین سکولاریسم در مقابل فئاتیسم مذهبی است. رژیم‌های استبدادی جامعه را سکولاریزه نکرده‌اند، برعکس، به جز مورد تونس، آنها همه کار کرده‌اند تا خود را با یک باز اسلامی نمودن از نوع نئو بنیادگرا راحت کنند، از آن نوعی که بدون داشتن دغدغه‌ای در رابطه با ماهیت حکومت، از جاری کردن قوانین شریعت سخن می‌گویند. در همه جا علما و نهادهای مذهبی رسمی با پناه گرفتن در پس محافظه‌کاری فقهی‌ای هراس زده در خدمت دولت به کار گرفته شده‌اند. طوری که روحانیون سنتی، تحصیل کرده در الازهر، دیگر عملاً نه در مسائل سیاسی و نه در مسائل مهم اجتماعی، اصلاً هیچ دخالت و نقشی ندارند. آنها چیزی برای ارائه کردن به نسل جدید که کاوشگر مدلهایی نوین برای زیستن ایمان و اعتقاداتش در جهانی گشوده‌تر و آزادتر است، ندارند. و به ناگاه متوجه می‌شوی و می‌بینی که محافظه‌کاران دینی دیگر یار و همراه اعتراضات توده‌ای نیستند.

کلیدی برای تغییرات

این تحولات جنبش‌های سیاسی اسلام‌گرا را نیز شامل می‌شود؛ جنبش‌های سیاسی اسلام‌گرا که در جنبش اخوان المسلمین و مشابهاش، همچون حزب نهضت در تونس، تجسم می‌یابند. اخوان المسلمین کاملاً تغییر کرده، نقطه‌ی نخست بی‌تردید در رابطه با تجربه‌ی شکست است؛ حال چه در موفقیت و پیروزی ظاهری (انقلاب اسلامی در ایران)، و چه در هزیمت و شکست (فشار و سرکوبی که در همه‌جا با آن مواجهند). نسل جدید مبارزین [اخوان] و همینطور قدیمی‌ترها همچون رشید غنوشی در تونس از این‌ها درس آموخته، آنها فهمیده‌اند که تمایل به گرفتن قدرت [سیاسی] در پی یک انقلاب یا منجر به جنگ داخلی می‌شود، یا به استقرار دیکتاتوری؛ آنها در مبارزه‌شان علیه اختناق به دیگر نیروهای سیاسی نزدیک شده‌اند. خودشان به عنوان کسانی که جامعه‌ی خود را به خوبی می‌شناسند، از وزن ناچیز ایدئولوژی در آن اطلاع دارند. همچنین آنها از مدل ترکیه آموخته‌اند؛ اردوغان و حزب

عدالت و توسعه توانسته‌اند دمکراسی، پیروزی انتخاباتی، توسعه‌ی اقتصادی، استقلال ملی و تبلیغ و ارج گذاری بر ارزش‌های اگر نه اسلامی، لااقل «اصیل» را با هم آشتی بدهند.

اما اخوان‌المسلمین به ویژه دیگر حامل مدلی اقتصادی و یا اجتماعی متفاوتی نیست. آنها از نظر اخلاقیات محافظه‌کار شده‌اند، اما از نظر اقتصادی لیبرال، و این بی‌تردید تغییر و تحول از همه چشمگیرتر آنهاست: در سال‌های دهه‌ی 1980 اسلامیست‌ها، (به ویژه شیعیان) وانمود به حمایت از منافع ستم دیدگان می‌کردند و اقتصاد دولتی و توزیع مجدد ثروت را در صدر قرار می‌دادند. امروزه اخوان‌المسلمین مصر رفرم ضد اصلاحات ارضی اجرا شده توسط مبارکی را تائید می‌کند، رفرمی که در آن به زمینداران اجازه داده شد تا دارایی‌های ارضی خود را افزایش داده و کارگران کشاورزی را اخراج کنند. تا جایی که اسلامیست‌ها دیگر در جنبش‌های اجتماعی فعال و موجود در دلتای نیل حضوری ندارند، و به این ترتیب شاهد بازگشت مجدد «چپ» هستیم، یعنی مبارزین سندیکالیست.

اما این بورژوا شدن اسلامیست‌ها شانس برای دمکراسی هم هست: دست کشیدن از کارت انقلاب اسلامی، آنها را از آشتی با باقی احزاب سیاسی به سوی توافق و ائتلاف و وحدت با آنها می‌راند. امروز دیگر موضوع بر سر این نیست که بدانیم آیا دیکتاتورهای بهترین خاکریز برای مقابله با اسلام‌میس هستند یا خیر. اسلامیست‌ها تبدیل به بازیگران بازی دمکراسی شده‌اند. آنها یقیناً از وزن خود در جهت کنترلی بیشتر بر اخلاقیات استفاده خواهند کرد، اما از آنجا که فاقد دستگاه و ماشین سرکوبی مثل ایران، و یا پلیس مذهبی‌ای مثل عربستان سعودی‌اند، ناچارند با مطالبه‌ی آزادی‌های بیشتر که تنها در محدوده‌ی مطالبه‌ی انتخابات پارلمانی نمی‌ماند، کنار بیایند. خلاصه یا اسلامیست‌ها خود را با گرایش سلفی‌ها و محافظه‌کاران سنتی هماهنگ می‌کنند، و به این ترتیب ادعاهایشان مبنی بر اندیشه‌ی اسلام در مدرنیته را از دست می‌دهند، و یا اینکه ناچارند مفاهیم‌شان در رابطه‌ی میان مذهب و سیاست را مورد بازنگری قرار دهند.

از آنجا که نسل در حال انقلاب اصلاً در جستجوی سازماندهی سیاسی خود نیست، اخوان‌المسلمین بیشتر در معرض تغییرات خواهد بود. در شورش و اعتراض حضور داریم و می‌مانیم، اما در اعلام نظام و رژیم جدید، خیر. از سوی دیگر، جوامع عرب همچنان محافظه‌کار مانده‌اند؛ طبقات میانی و متوسط که در پی لیبرالیزاسیون اقتصادی توسعه و گسترش یافته‌اند در پی ثبات سیاسی‌اند؛ این طبقات پیش از هر چیزی علیه طبیعت درنده‌خوی دیکتاتور، که در رژیم تونس منحصر به جنون ثروت‌اندوزی و سرقت اموال عمومی شده بود، می‌شورند. مقایسه‌ی میان تونس و مصر بسیار روشن‌گر خواهد بود. در تونس باند بن‌علی همه‌ی متحدان بالقوه‌ی خود را، با عدم پذیرش تقسیم نه تنها قدرت، بلکه و به ویژه ثروت، تضعیف کرده بود؛ طبقه‌ی

سرمایه‌دار عملاً و به معنای واقعی و بطور دائم توسط این خانواده چاییده می‌شد، و ارتش نه تنها از منظری سیاسی خارج از بازی گذاشته شده بود، بلکه و به ویژه در زمینه‌ی توزیع ثروت نیز؛ ارتش تونس فقیر بود؛ این ارتش حتی در داشتن رژیم دموکراتیک که بودجه‌ای بالاتر برایش در نظر بگیرد، منافعی صنفی دارد.

برعکس در مصر رژیم پایه‌ی اجتماعی گسترده‌تری داشت، ارتش نه تنها در قدرت [سیاسی] سهم بود، بلکه همینطور در مدیریت و سهم‌بری از منافع آن نیز شریک بود. مطالبه‌ی دموکراسی در سراسر جهان عرب با ریشه دواندن شبکه‌های حامی‌پروری هر رژیم مواجه خواهد شد. در اینجا یک جنبه‌ی مردم‌شناسی جالب توجه وجود دارد: آیا مطالبه‌ی دموکراسی قادر به فراتر رفتن از شبکه‌های پیچیده‌ی وابستگی و تعلق به گروه‌های اجتماعی واسطه (مشمول بر ارتش، قبایل، حامیان سیاسی، و غیره) است؟ ظرفیت رژیم‌ها برای بازی کردن روی وابستگی‌های سنتی (بدوی‌ها در اردن، قبایل در یمن) چه میزان است؟ این گروه‌های اجتماعی چگونه می‌توانند، و یا نمی‌توانند، به این مطالبه‌ی دموکراسی متصل و تبدیل به بازیگران آن شوند؟ چگونه مذهب مورد ارجاع این گروه‌ها خود را تغییر داده و با شرایط جدید هماهنگ می‌کند؟ این روند طولانی و آناارشیک خواهد بود، اما به یک امر می‌بایست یقین داشت: دیگر در دوره‌ی استثناگرایی عرب و مسلمان نیستیم. تحولات اخیر تغییراتی عمیق در جوامع جهان عرب در پی خواهد داشت. این تغییرات از مدت‌ها پیش در جریانند، اما در قفای کلیشه‌های جامد و تغییرناپذیری که غرب به خاورمیانه نسبت می‌داد، پنهان مانده بودند.

بیست سال قبل، شکست اسلام سیاسی را منتشر کردم. اینکه این کتاب خوانده شد یا خیر، اهمیتی ندارد، اما آنچه که امروز در جریان است نشانگر آن است که بازیگران محلی خود از تاریخ خودشان آموخته‌اند. ما یقیناً کارمان با اسلام هنوز تمام نشده، و دموکراسی لیبرال هم «پایان تاریخ» نیست، اما از این پس، باید به اسلام در چارچوب آنچه که خود را در رابطه با فرهنگ موسوم به «عرب و مسلمان» می‌نامد، اندیشید، که امروز دیگر همچون گذشته در خود فرو رفته و بسته نیست.

لوموند - ۱۲ فوریه ۲۰۱۱

دیدار با وزارت امور خارجه

سوئد

هشدار جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران به وزارت امور خارجه سوئد درباره گسترش فضای امنیتی/پلیسی در ایران

شنبه ۷ اسفند ۱۳۸۹ - ۲۶ فوریه ۲۰۱۱

پنج شنبه ۲۴ فوریه ۲۰۱۱ هئیت نمایندگی جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران در سوئد متشکل از مهرداد درویش پور و هلیا ریاضت با مسئولان وزارت خارجه این کشور دیدار داشتند. در این دیدار رئیس بخش خاورمیانه وزارت امور خارجه سوئد و همچنین مشاور سیاسی این وزارتخانه در امور ایران آقای کارل میشل گرنس حضور داشتند.

هئیت نمایندگی جمعیت پشتیبانی در این ملاقات از سوئد و اتحادیه اروپا در مورد سکوتشان در قبال اعتراضات مردم در اول اسفند، سرکوبی خشن تظاهرات مسالمت آمیز مردم توسط دولت ایران و افزایش فشار دولت بر موسوی و کروبی به قصد بازداشت و محاکمه آنان، انتقاد کرد و خواستار واکنش سنگین اتحادیه اروپا همانند دولت آمریکا شد. هئیت نمایندگی ضمن انتقاد به رفتار منفعلانه وزیر امور خارجه سوئد آقای کارل بیلد در این زمینه، نسبت به پیامدهای مخاطره آمیز سکوت اتحادیه اروپا هشدار داد و تاکید نمود مردم ایران نسبت به دولت هایی که آنها را در پیکار برای دموکراسی دست تنها میگذارند، به دیده منفی نگاه خواهند کرد. از جمله پیشنهادهای هئیت نمایندگی به وزارت امور خارجه سوئد، افزایش فشارهای سیاسی و دیپلماتیک بر دولت ایران با صدور بیانیه ای از سوی اتحادیه اروپا، احضار سفیر ایران در سوئد و محکوم نمودن رفتار دولت ایران نسبت به تظاهرکنندگان و دیگر روشهای اعمال فشارهای سیاسی بود. هئیت نمایندگی تاکید نمود سوئد و اتحادیه اروپا می بایست خواستار پایان بخشیدن به جو اربعاب و سرکوب، آزادی دستگیر شدگان و زندانیان سیاسی و رفع حصر خانگی از آقایان موسوی و کروبی گردد.

مسئولان وزارت امور خارجه سوئد در پاسخ به خواسته های نمایندگان جمعیت گفتند خانم اشتون از سوی اتحادیه اروپا در رابطه با سرکوب تظاهرات ۲۵ اسفند اطلاعیه صادر کرده است، هرچند در مورد حوادث اول اسفند واکنش رسمی نشان نداده اند. رئیس بخش خاورمیانه وزارت امور خارجه سوئد اضافه کرد که حوادث لیبی و دنیای عرب تا حدودی از تمرکز جهان غرب بر ایران برای دوره کوتاهی کاسته است. اما اضافه کرد که تمرکز بر نقض حقوق بشر در ایران از موضوعات کار دائمی ایشان و وزارت امور خارجه سوئد است. او اضافه کرد دولت سوئد در ترغیب اتحادیه اروپا برای واکنش در زمینه نقض حقوق بشر در ایران نقش بسیار فعالی داشته است و از کانال های دیپلماتیک نگرانی خود را دائما به مقامات ایرانی و از جمله سفیر ایران ابراز میدارد. مسئولین وزارت امور خارجه سوئد از پیگیری اخبار مربوط به نقض حقوق بشر در ایران سخن گفتند و نسبت به این دیدارها ابراز علاقه

کردند و متعهد شدند که با استفاده از روشهای دیپلماتیک تلاش خواهند کرد که اعمال فشار بر جمهوری اسلامی ایران بر سر نقض حقوق بشر را افزایش دهند. در پایان هر دو طرف بر ضرورت تماس های فعال تر تاکید نمودند.
جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران در سوئد 24 فوریه 2011

آزادی

محمود علی آبادی

سه شنبه ۳ اسفند ۱۳۸۹ - ۲۲ فوریه ۲۰۱۱

در ره عشق

گام سنگین باید داشت

کوله باری

پر از مهر و وفا باید داشت

در چشم

نور پر ز امید باید کاشت

بر لب

آواز ز پاکی چون دشت باید داشت

این مسیر کس نرود

روحي بلند باید داشت

در دل

چشمه ای زلال چون اشک یار باید داشت

گر پر کنی جام میت ز نور عشق

ضحاک باز کند

روزه خویش با خون عشق

گر حلقه زنی بر حلقه یار

راه آسان خواهد شد

بنگر به عشق یار

مشعوف خواهی شد

گر در رهش بر دار شدی چون منصور

مصر: اعتصابات کارگران محرک قیام بود

مصاحبه دو روز قبل از سرنگونی رژیم مبارک

سه‌شنبه ۳ اسفند ۱۳۸۹ - ۲۲ فوریه ۲۰۱۱

joel Beinin, my Goodman

برگردان ناهید جعفرپور

ده سال است که اتحادیه های کارگری مصر خود را سازماندهی می کنند در باره جوئل باینین: وی پروفیسور تاریخ خاورمیانه در دانشگاه استانفورد و رئیس اسبق تحقیقات خاورمیانه در دانشگاه آمریکائی قاهره می باشد. از وی کتاب های بیشماری منتشر گشته است.

آمی گودمن: آقای پروفیسور لطفاً بما بگوئید که آکسیون های کارگران در مصر چه مفهومی دارند - در حالی که ما در اینجا با هم صحبت می کنیم بزرگترین آکسیون های کارگری مصر در حال اجرا می باشند. پاسخ: این یک مسئله بسیار بزرگ است. از ده سال پیش به این روی در مصر همواره موج های اعتصابی کارگران انجام پذیرفته است که در آن در مجموع بیش از 2 میلیارد آدم شرکت داشتند (البته در اینجا شرکت افراد در کل نسبت به تعداد اعتصاب ها حساب شده است). مجموعاً در حدود 3300 اعتصاب انجام پذیرفته است که اشکال متفاوت داشته است.

با این پیش زمینه باید به قیام انقلابی هفته های اخیر نگریم. تا کنون کارگران تنها در بعد مشخصی در اعتراضات شرکت نموده اند. البته منظور من کارگران بطور متشکل است و نه تک تک افراد کارگر. غالباً انسانها در چندین جنبش فعالیت می کنند. بله اما در روزهای گذشته دیدیم که ده ها هزار کارگر خواسته های اقتصادی خویش را با خواسته های سیاسی یعنی کناره گیری رژیم مبارک یکی کردند. بهتر بگویم فاصله و فضای خالی میان خواسته های بسیار زیاد اقتصادی ده

سال گذشته با خواسته های سیاسی روشنفکری اکنون از بین رفته است و یکی شده اند و در هم ادغام گردیده اند.

سؤال: شریف عبدال قدوس در این هفته گفت که جنبش جوانان که بطور گسترده محرک اعتراضات بوده است بر روی خود نام اعتصابی معروف را گذاشته است که در 6 آپریل 2008 انجام پذیرفته است. می توانید برای ما در باره این اعتصاب توضیحاتی دهید. در باره این اعتصاب جنبش کارگری؟ این اعتصاب در فاصله جنبش مدرن کارگری مصر از چه مفهومی برخوردار است؟

پاسخ: در باره آن واقعه گجی های بسیاری وجود دارد. من در آن زمان در آن محل بودم. اعتصاب انجام نشد و بجای آن کارگران محله ال کبرا کارزاری را براه انداختند. کارگران کارخانه آنجا دقیقا 22000 نفر می باشند. این کارخانه بزرگترین کارخانه مصر است. خواسته های آن زمان کارگران این بود: افزایش حداقل دستمزد ها به 1200 فوندیم مصری در ماه. کارزار آنها موفقیت آمیز بود و هنوز هم امروز ادامه دارد. 6 آپریل 2008 کارگران فراخوان یک اعتصاب عمومی را دادند که در آن خواسته های خویش را بیان کنند. بعد از آن فراخوان نیروهای امنیتی کارخانه را سه روز قبل از 6 آپریل اشغال نمودند و تا 6 آپریل در دست خود داشتند و تلاش کردند با اجبار و قانع ساختن کارگران اعتصاب عمومی انجام نگیرد. بجای آن تظاهرات هائی کم و بیش ضرب العجل که در آن زنان و کودکان هم شرکت داشتند صورت گرفت. آنها در میدان اصلی محله ال کبرا بر علیه قیمت بالای مواد غذایی و از همه مهمتر قیمت نان سوپسیدی که غذای اصلی غالب مصری هاست به اعتراض پرداختند. در زمان این اعتراضات نیروهای امنیتی سنگ های بزرگ بسوی تظاهر کنندگان پرتاب نمودند - همانطور که ما از 25 ژانویه به بعد در میدان تحریر دیدیم - اما اعتصابی که بتواند کارساز باشد آن زمان در آن محل انجام نپذیرفت.

در آن زمان در مناطق دیگر کشور اینجا و آنجا اعتصاب شد. در قاهره تظاهرات هائی برگزار شد که بزرگتر از سایر تظاهرات ها بودند البته هیچگاه بیشتر از 2000 نفر به این تظاهرات ها نیامدند. با تمامی این حرفها می توان گفت که در واقع آن اعتصاب ناموفق ماند اما آن اعتصاب عمومی نیمه تمام قدمی بود در راه پیروزی ای بزرگتر. پیروزی ای که ما در این روزها دیدیم. سال 2008 اولین بار بود که کارگران سراسر کشور سازماندهی شدند و بهتر بگویم اینکه اعتراضشان کارزاری سیاسی شد. خواست افزایش حداقل دستمزد تنها یک خواست اقتصادی نیست. بلکه همچنین خواستی سیاسی است. خواست هائی از این نوع در واقع نشان دهنده مقاومت و مبارزه بر علیه پروژه ساختار جدید نئولیبرالی مصر است. این پروژه در مصر خیلی سریع

توسعه یافت و دقیق تر بگویم از زمان روی کار آمدن دولتی که اکنون منحل شده است یعنی در ماه جولای 2004 بسرعت توسعه یافت.

سؤال: چه مفهومی اعتصاب هزاران کارگر دارد و کدام مفهوم کانال سوئز دارد؟

پاسخ: کانال سوئز بیشک مهمترین تاسیسات استراتژیک مصر است. بریتانیایی ها در سال 1882 مصر را اشغال نمودند تا کانال سوئز را برای خود امن سازند. تاریخ حملات غربی ها به مصر که تمامی آنها موضوع بر سر کانال سوئز بود به خیلی زمان های عقب بر می گردد. از کارگران کانال سوئز و ار همه مهمتر از شهر بزرگ سوئز همه بر علیه رژیم مبارک مبارزه نمودند. در 25 ژانویه در سوئز دو کشته وجود داشت. تظاهرات های آنجا بسیار ملیتانت بودند. مردم در آنجا مرکز حزب مبارک را و همچنین ایستگاه پلیس را اشغال نمودند.

این واقعیت که کارگران کانال سوئز هم در خیزش اخیر شرکت نمودند معنی اش این است که مهمترین نهاد اقتصادی مصر فلج شده است و این برای ثبات اقتصاد مصر ضربه ای بزرگ است. البته این تنها کارگران کانال سوئز نیستند بلکه فلزکاران سوئز که روی کانال سوئز کار می کنند و همچنین کارگران نساجی سوئز و اطراف (در آنجا یک محدوده آزاد صنعتی است) همه در خیزش عمومی شرکت داشتند.

سؤال: شما یکبار گفتید که جنبش کارگری مصر مهمترین جنبش اجتماعی سال گذشته در جهان مدرن عربی است. این خیلی عجیب است زیرا که در مصر اتحادیه های کارگری در اساس از سوی دولت مصر کنترل می شوند. این مدل در واقع به نحوی شبیه مدل مکزیکی است. لطفا برای ما در باره مناسبات میان اتحادیه های کارگری سازمان یافته رسمی و جنبش های کارگری مستقل که وجود دارند توضیحاتی بدهید. کدام دینامیکی میان این دو وجود دارد و این دینامیک چگونه خود را توسعه می دهد؟

پاسخ: اتحادیه کارگری بزرگ مصر " اجیپتن تراد اونیون فدراسیون " در سال 1957 در زمان رژیم عبدال ناصر تاسیس گشت. از آنزمان در واقع این اتحادیه بخشی دولتی بوده است و در مبارزات کارگری ده سال گذشته به هیچ وجه سهم نبوده است. در اساس هم غالباً بر علیه این مبارزات حرکت کرده است. اگر که در این ده سال اعتصاب یا شکل دیگری از اعتراض جمعی هم شد کارگران یا یک کمیته اعتصاب انتخاب نمودند (درست بمانند آنزمان در محله ال کبرا و یا مرکز بزرگ نساجی دلتا) و یا بین اتحادیه های محلی انشعاب شد به این صورت که تک تک کارگران اتحادیه از مبارزه کارگران اعتصابی پشتیبانی نمودند. برخی از کارگران اتحادیه به اتحادیه رسمی و ساختارهایش مومن باقی ماندند و برخی دیگر از اعضای اتحادیه در پشتیبانی از مبارزات کارگران خود نقشی رهبری کننده پیدا نمودند. در هر حال در

ده سال گذشته هیچ اعتصاب یا اعتراضی جمعی وجود ندارد که این اتحادیه رسمی و ساختارهایش براه انداخته باشند .

این مسئله باعث شد که در آن جا هایی که کارگران در موضع خاص قدرتمندی بودند اتحادیه های مستقل ایجاد نمایند و این خود برای اولین بار در تاریخ مصر بعد از سرنگونی رژیم پادشاهی در سال 1952 بود که اتحادیه های مستقل بنیان می شدند. بزرگترین و مهمترین اتحادیه مستقل مصر اتحادیه کارمندان وزارت دارائی است. آنها 11 روز تمام در برابر وزارت دارائی تحصن نمودند و با مبارزه خود توانستند خواست افزایش دستمزدی تا 325% را بدست آورند. بعد از آن اتحادیه مستقل خویش را تاسیس کردند که در حدود 35000 کارمند و کارگر در آن عضو می باشند. امروز همه اعضای این اتحادیه کارمندان دولت هستند. بله در مصر مردم به همین نحوه در اتحادیه های متفاوت خود را سازماندهی می نمایند. در همین زمان اخیر یعنی در سال 2010 دستیاران تکنیک پزشکی یک اتحادیه مستقل تاسیس نمودند. در تاریخ 30 ژانویه امسال چند روز قبل از تظاهرات ها این دو اتحادیه بزرگ مستقل با نمایندگان 12 مرکز صنعتی مهم مصر (محله، دلتا، هلوان، و سایر مناطق صنعتی) ملاقات نمودند و در مصاحبه مطبوعاتی بعد از نشست خود تاسیس سازمان مادر اتحادیه های کارگری مستقل را اعلام کردند.

من در آن زمان اعلام نمودم که این مسئله از دید من عملی انقلابی است. بالاخره این کار در آنزمان کاری غیر قانونی بود. قوانین مصر خواهان این است که هر اتحادیه جدیدی به اتحادیه کارگری مصر که دولتی است و به بخش خاص اتحادیه ملی بپیوندد. مثلا اگر شما کارگر فلزکار باشید باید به اتحادیه ملی کارگران فلزکار بپیوندید. همانطور که گفتم زیر چتر اتحادیه های دولتی مصر. زمانی که من آنزمان نظرم را نوشتم واقعا خوشبین بودم. فکر می کردم این کار انقلابی است زیرا که موضوع بر سر عملی غیر قانونی است که خواست استقلال کارگران را تقویت می کند خواستی که باعث می شود تا از رژیم مبارک گذر کنند. من در آن زمان هرگز انتظار نداشتم که این اتفاقات بیافتد. بنابراین برای من کاملا روشن است و بشیوه ای مستقیم این یک قیام انقلابی است.

امکانات و توانایی های جمهوریخواهان دموکرات و لائیک

کیومرث صابغی

سه‌شنبه ۳ اسفند ۱۳۸۹ - ۲۲ فوریه ۲۰۱۱

در بررسی های تحلیلی و نظری متداول بین قلم زنان سیاسیون خارج از کشور دونوع نگارش اساسی مرسوم است:

نوع اول سبکی است که در آن زبان بر موضوع برتری میابد. این سبک انچنان سرگرم "زیبا نویسی" میشود که نهایتا زبان متن مقلق و عموما گسسته است. البته در مواردی هم میتواند تسلسل را تا به آخر به بهای تکرار حفظ کند. این سبک نگارش میتواند به راحتی سهل گرا و خرده نگر (REDUCTIONISM) شده ریز بینی های لازم را یا نادیده بگذرد و یا کم اهمیت تلقی کند. به کلام دیگر اگر هم حرفی برای گفتن میداشت ناگفته بماند.

نوع دوم سبکی است که در آن پیچیدگی، بخوانید "ارعاب"، موضوئی برتری میابد. نگارش گران این سبک عمدتا مسائل را، به شیوه نگارش زبانهای لاتینی به زبان فارسی بر میگردانند. قلم زنان این سبک برای توضیح نکات مشابه لاتینی آنها در فارسی با آغاز از ریشه خانوادگی لغات به استفاده از واژگانهای نه مانوس، در بسیاری موارد غیر ضروری و جا به جایی که خود نیاز به توضیح بیشتر در آن معبر دارد، پرداخته، مباحثی را که میشود در چند پاراگراف حلاجی کرد به چندین صفحه میکشانند. نتیجه آنکه متن بیش از آن که سیاسی و یا زمانی بیان شود، ارسطویی جلوه مییابد و حوصله را بر خوانندگان تنگ میکنند. گفته این نگارش گران در موارد زیادی نا خواننده میماند. اینکه ایراد در زبان شیرین فارسی است یا در شیرین نویسان فارسی زبان، جای گفتگوی دیگری است.

اما سبک دیگری هم هست که در آن رعایت خوب نویسی، یعنی حفظ اصول نگارشی، دستوری و اختصار زبانی به کار برده میشود. نتیجه آن که متن مورد نظر آن گونه که نیت نویسنده است به کار گرفته میشود. اینکه چرا این مقدمه را برای توضیح نظری که در ذهن داشتم ضروری دانستم، بیشتر از اینکه جهت بود که وقتی صحبت از چه میتوان کرد های جمهوری خواهان دموکرات و لائیک پیش میاید، بر پیچیدگی های فلسفی-تئوریک "بود" و یا "نبود" باید فائق آمد. چگونه؟

قبل از هر چیز باید بگویم پر آینده باد تکنولوژی جدید که نه تنها مرزهای کشورها را از بین برد و انسانها را به هم نزدیک کرد، که

نتیجتاً به کاهش تعصبات و برتری طلبی های کور انجامید، بلکه وسیله ای برای انتقال بدون خدشه، سریع و گهگاه حیاتی اخبار و اتفاقات گشت. اهمیت این امر از آن جهت است که اگر زمانی نه چندان دور تحلیل های فلسفی به دلیل خشک نگری و یا فرا نگری، به نا پاسخی و راه نایابی ها میانجامید، امروز معادله تلافی "نظر- تجربه" چند سویه امکان راه یابی و واقع بینانه نگری را چند برابر کرده است. از آن میان است بررسی امکانات و توانمندیهای جمهوری خواهان دموکرات و لائیک.

به گمان من، ما در گذشته از آنجهت برون مرزی نامیده میشدیم که فاصله خبر تا واقع چندین هزار کیلومتر بود و این خط طولانی میتوانست ما را دچار ذهنی گری و یا فانتزیهای تئوریک-سیاسی نماید. بیشک دوستانی که از سالهای ۱۹۶۰ میلادی در سازمانهای سیاسی و دانشجویی فعال بودند و با رویه تماس با داخل از طریق استفاده از ریز نویسی، میکروفیلم، کدنویسی و کدگویی و قرار گذاری ها و خطر انداختن روابط، آشنا هستند میدانند که با چه زحمتی و در مدت زمانی مطلبی به ایران انتقال مییافت. و به همین منوال، خبری کهنه و یا چند دست گشته به این سوی آب میرسید. امروز اما به یآوری تکنولوژی نو خیزش مردمی تونس در کوه زمانی تا خاور میانه راه یافت. روشن است که این جهانی شدن زوال تاریخ استبداد گرایان از یکسو و دموکراتیک شدن حرکت های اجتماعی، و نه ایدولوژیک بودن آن، از سوی دیگر است که سبب خیزش ها، مقاومت های مدنی و نهایتاً تغییر رژیم ها شده است. اما ابزار ارتباطاتی نو نقشی آفریننده در پرورش و گسترش مسایل، اخبار و چه باید کرد ها یافته اند. لازم به یاد آوری برای کسانی که هنوز در تعیین نرخ و شتاب این جنبش ها به دنبال سر نخ معادلات و مبادلات جناح های نفتی و مالی، تسلیحاتی و صنایع داخلی و سایر تقسیم بندی ها جناحی امپریالیسم بین المللی میگرددند است، و بی شک کماکان در این کشور ها در قید حیاتند، که همان گونه که استعمار کهنه در نتیجه مالی شدن سرمایه و مقاومت های مردم کشور های تحت استعمار سیاستش به ناچار تغییر یافت، و به جای ارسال کودتا گر، ایلچی، فرمانده و مستشار، به حمایت از مستبدین پرداخت، امروز هم در نتیجه جهانی شدن سرمایه از یکسو و جهانی شدن مقاومت های مردمی از سوی دیگر، ثباتی را که زمانی خود بانی آفرینش و یا اسباب ادامه اش بودند از دست داده اند. نمونه آن، ناتوانایی ارتش امریکا است در پایان دادن به معرکه ای که به عنوان آخرین تیر ترکش امپریالیسم به گل نشسته است. از این روست که به اعتقاد من ما جمهوری خواهان دموکرات و لائیک به عوض به دنبال گشتن دلایل چرا نتوان ها باید به چه گونه میتوان ها پردازم

و خود را از بار خارج از کشور بودن بیرون کشیده به همت ابزار و امکان تماس های که به آسانی در اختیار همگان هست در اداره و پیش برد نظراتمان مدیر بدانیم. تاکید بر گسست و خارج کشوری بودن سیاستی واقع بینانه در ۳۲ سال پیش بود. امروز اما اشاره به ان شانه خالی کردن از بار مسولیت (در صورت فعال سیاسی بودن)، طفره رفتن از پرداختن به مسائل در حال زایش (در صورت پذیرش نقش روشنفکری برای خود) و طلاق و جدایی از واقعیت ها و پرداختن به مسائل فلسفی به علت سهولت زیست با آن است .

گزارش و قطع نامه

تظاهرات همبستگی ایرانیان مقیم استکهلم در اول اسفند
دوشنبه ۲ اسفند ۱۳۸۹ - ۲۱ فوریه ۲۰۱۱

به دعوت جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران و در همراهی با فراخوان سراسری تظاهرات 3 روزه در چهار گوشه جهان و در همبستگی با راهپیمایی روز یکشنبه در ایران و اعتصاب سیاسی کردستان در روز یکشنبه در هوای جمعیتی در حد 700 تا 800 نفر در میدان مرکزی بسیار سرد شهر استکهلم گرد آمدند.

در این تظاهرات از جمله نماینده ای از حزب پارلمانی چپ سوئد، اقبال سفری از نمایندگان حزب دمکرات کردستان، سالار آشناگر از حزب کومله، افشین خائف از گروه دمکراسی سبز و مهرداد درویش پور از جمعیت پشتیبانی از مردم ایران سخنرانی کردند.

قطع نامه این تظاهرات توسط سیاوش فرجی قرائت شد. در زیر می توان گوشه ای از این مراسم را در یکی از یوتوب های منتشر شده مشاهده کرد و به قطع نامه آن توجه کرد.

<http://www.youtube.com/watch?v=wwEc0zx0S-s>



قطع نامه

خیزش دوباره و گسترده مردم ایران در 25 بهمن با شعارهای ساختار شکنانه ای همچون "نوبت سید علی"، "حذف ولایت فقیه" و سرکوب خشن آن توسط حکومت و به قتل رساندن دو تن از جوانان تظاهر کننده، موج دستگیری های گسترده، و تهدید چهره های شاخص جنبش سبز به دستگیری، محاکمه و اعدام و سرکوب تظاهرات امروز همگی نشان از وحشت استبداد حاکم از این حقیقت دارد که آفتاب عمرش به لب بام رسیده است. حکومت ولایت فقیه همچون دیکتاتورهای کشورهای عربی میکوشد با سرکوب مردم اراده معطوف به آزادی را در هم کوبد. سران جمهوری اسلامی برای چند صباحی افزودن به عمر خود از هیچ سرکوبی فروگذار نیستند.

مردم ایران در تظاهرات امروز جلوه ای از اراده ملی برای برچیدن استبداد حاکم را به نمایش گذاشته اند. خیزش گسترده مردم در سراسر شهرهای ایران و از جمله در کردستان که با اعتصاب سیاسی مردم کردستان همراه شده است مبارزه را وارد فاز نوینی کرده است. مردم بار دیگر به حرکت درآمده اند تا این روز را در سینه تاریخ این سرزمین به عنوان حماسه دیگری از همبستگی و اراده ملی برای برچیدن استبداد دینی در ایران، نفی فقر، بی حقوقی و تبعیض ثبت کنند. این آغاز یک پایان است که اوج میگیرد.

ما از همه کشورهای جهان، دولت سوئد و اتحادیه اروپا می خواهیم با حمایت فعال از مبارزات مردم ایران، محکوم کردن سرکوب آنان، اعمال فشارهای سیاسی و دیپلماتیک هرچه بیشتر برای پایان بخشیدن به سرکوب، دستگیری و اعدام مخالفان و آزاد ساختن تمامی زندانیان سیاسی، حکومت اسلامی ایران را به عقب نشینی وادار سازند. همچنین ما از دولت سوئد، اتحادیه اروپا و جهان خواهان برسمیت شناختن خواست های دمکراتیک مردم ایران، از جمله پایان بخشیدن به استبداد دینی، و برقراری انتخابات آزاد در کشور هستیم.

جمعیت پشتیبانی از مبارزات مردم ایران

اول اسفند برابر با 20 فوریه 2011